

چگونه شاد شود اندرون بختگینم	با صفت بیار که از اختیار پیوست
زیخجودی طلب وصل میکند حافظ	چون مفسی که طلبکار کج قارونست
عشش تا در دلم ما و گرفت است	سرم چون زلف او سودا گرفت است
لب چون استغین آبجیات است	زاکنش آتشی در ما گرفت است
بهای سبزه عیسیت کز جان	به ای آن قدو بالا گرفت است
شدم عاشق بجای ای بندش	که کار عاشقان بالا گرفت است
چو ما در سایه الطاف او نیم	چرا او سایه از ما گرفت است
بیمین صبح غمزه بوست امروز	که در رسم ره صحر گرفت است
ز در بای دو چشمم کوهر اشک	بهان در لولوی لا گرفت است
ندیش حافظ ای سرو صنوبر	
بوصف قامتت بالا گرفته است	
ما هم این هفته شاد شهم و چشمه است	حال ابروان تو چه انی که چشمه است
روم دیده ز لطف رخ او در رخ	عکس بنود و دید و همان برد که چشمه است
ای که انگشت نمایی بگرم در همه شهر	ده که در کار فریبان محبت است

بچگونه شیرینوار از لب چون شکرش	که چه در شیره کرمی بر توش تفت است
بند از نیم نمودن سیر در جو هر روز	که در ما پیو بر آن نکته خوش بسته است
مژده دادند که بر ما که ز می خوابی	نیت خیر کرد آن که مبارک است
کوه اندوه فراق که توت بکشد	
حافظ حسنه که از ناله توش خون نمایت	
مار از نیال تو چه پروای تراست	حم که سر خود کیک که نخازد تراست
کز خیزشست بر زیندگی دوت	بر شربت عذیم که همی عین عدا
افسوس که شد دلبر و در دیده کربان	نخزین نیال فضا او نقش بر است
بیدار شو ای بده که بمن نتوان بود	زین سیل مادام که در آن منزل است
معشوق عیان میگردد بر تو و میکن	ای غبار همی میندازان بسته است
کل بر رخ زینک فو تا لطف عرف دیده	در آتش اشک از فخر دل عرف حکایت
بی روی و لارای تو آتش دل افروز	دل رقص کمان بر سر آتش چو کبایت
سبز است در شوق بی تا کند اریم	دشت از سر آبی که جهان جلد ترا
راه تو چه راه است که از غایت تقییم	در بای محیط نکلش عین حبات
در کج و مانم طلب برای صحبت	کین گوشه راز از چه چنگ و ربات

بیک